



دخترهای زیبای من سلام
صبح همگی بخیر
به کلاس فارسی خوش آمدید
امروز یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۴۰۴

ص ص

۳

چ چ

خو

ج ج

و ا

ھ ہ ہ

خ خ

ف ف

ق ق

گ گ

ک ک

سَدَف

صَدَف



صابون

سابون



صَبَدَ

سَبَدَ



سب

سب



سَنَدَلِي

صَنَدَلِي



سَندوق

صَندوق



آسمان

آصمان



س



قَنَاد

بَنَا

فَصَل

نَجَار

اصْفَهَان

آرَه

صِدَا

گَفَاش



خواب





خواننده



خواب



خواهر



استخوان



تخت خواب

نرده

ماه

پرده

شاه

نهنگ

هادی

امام

آماده

راهنمایی

نامه رسان

مداد

ا ه = ا

ه ه هم ه ه

هوا

آهو

هویج

هزار

همسایه

ایستاده

امداد

سودابه

اردیبهشت

ماسه

درس ۱۶ در بازار

دیروز من و مادرم به بازار رفتیم. مادرم در راه، دکان‌ها را به من نشان می‌داد و می‌گفت: «این جا نجاری است؛ نجار، پنجره، در و میز می‌سازد. این جا نانواپی است. آن جا کفّاشی است.»

سپس به یک قنادی رسیدیم. مادرم از قنادی شیرینی خرید. او از فروشگاه هم پارچه‌ی گل‌دار قشنگی خرید. وقتی به خانه رسیدیم، مادرم با آن پارچه، چادر نماز زیبایی برای من دوخت. من از او خیلی تشکر کردم.

میهن ما

کشور ما ایران است.

ایران میهن ماست. ما میهن اسلامی خود را دوست داریم.

کشور ما بزرگ است و دریا، کوهستان‌ها و دشت‌های فراوان دارد.

ما مردم کشور خود را دوست داریم.

مردم کشور ما، هر جا باشند و به هر زبانی سخن بگویند، ایرانی هستند.

ما ایران و ایرانی را دوست داریم.

قرآن

قرآن، کتاب خدای مهربان است.

من دوست دارم، قرآن بخوانم. قرآن کتاب دینی ما مسلمانان است.

قرآن به ما یاد می‌دهد که راست‌گو و درست‌کار باشیم، از کارهای بد دوری کنیم و با دیگران مهربان باشیم.

گاهی از پدر و مادرم خواهش می‌کنم که درباره‌ی پیامبران خدا برای من کتاب بخوانند.

برخی شب‌ها، پدرم داستان‌هایی از قرآن برای من می‌گوید.

من خواندن داستان را دوست دارم.

مادرم می‌گوید: «وقتی بزرگ شدی، می‌توانی قرآن و کتاب‌های خوب دیگری را بخوانی و چیزهای زیادی یاد بگیری.»

